

و گر تخت جوئی هنر بایدت

چو سبزی دهد شاخ بر بایدت (شاهنامه ۲۳۸۳)

بایدش:

بر خطرهای بسیارش بیاید گذشتن (جامع ۲۱۷)

همی دردل اندیشه بفرزایدش همی تخت و تاج کیی بایدش
(شاهنامه ۱۶۳۳)

بایدشان:

اقرار بایدشان کردن که آن جزوها به فرمان او فراز آمدند

(جامع ۲۲۶)

(۱۱) سیغه ماضی بایستن در بیان لزوم چیزی یا وقوع فعلی در زمان گذشته

است و به صورتهای بایست و میبایست و بیایست و میبیایست به کار می رود:

کشتی روانه نمی شد. باد شمال بود و ما را باد جنوب میبایست (سفر ۹۴)

ابراهیم گفت مرا میبایست تا خلق او باز یابم (تذکره، لیدن ۱۸۸)

خلق را استخبار ازو بایست کردن (جامع ۸۵)

نخفت از چند خوابش میبیایست

که در بر دوستان بستن نشایست (خر و ۲۲۵)

مر او را بیایست گفتن (جامع ۷۸)

(۱۲) از مضارع فعل بایستن سیغه های باید، بیاید، همی باید، می باید، می بیاید

نیز آمده است که تفاوت موارد استعمال آنها چندان صریح و آشکار نیست، و اگر

هست همانهاست که در فصل «مضارع» بیان کردیم:

بیاید دانست که این چیز چیست (ابوالهیثم ۷۲)

به حیلت و مکر ما را قدم در کار می باید نهاد (کلیله م ۲۱۱)

دوست گر با ما بسازد دولتی باشد عظیم

ور بسازد می بیاید ساختن با خوی دوست (غزل سعدی ۵۹۰)

از روی ظاهر مرا در فرمان او همی باید بود (عروضی ۲۳)

شما را نگهبان توران سپاه

همی بود باید برین دزمگاه (شاهنامه ۱۲۳۱)

(۱۳) در فعلهای ناقص که با ضمیر مفعولی جدا یا پیوسته به کار می‌روند از جهت نسبت به شخص موارد ذیل قابل توجه است:

(۱۰۱۳) هرگاه مراد بیان ضرورت وجود چیزی برای کسی باشد نسبت فعل بایستن به ضمیر مفعولی است:

مرد گفت رطبه می‌باید (تذکره ۶۴)

مارا از صنعت تو فایده‌ای باید (کلیله ۴؛ ۱۳۸)

مرا دیدار تو باید ولیکن ترا یاراهمی دینار باید (سنائی ۸۷۶)

گروهی با او جمع شدند از غوغا و به در شهر آمد که شهر مرا باید

(سیستان ۳۵۳)

یکی اسب باید مرا گامزن سم او زیولاد خارا شکن (شاهنامه ۴۴۳)

مرا ازین غمی نیست الا رضای تو می‌باید (تذکره ۶۶)

(۲، ۱۳) هرگاه «بایستن» ضرورت یا لزوم جریان فعلی را بیان کند بر حسب آن که فعل تابع آن لازم یا متعدی باشد نسبت فعل به شخص دو صورت دارد:

(۱۰۳، ۱۳) اگر فعل تابع لازم باشد نسبت بایستن به ضمیر مفعولی است:

به آخر مرا بیاید مردن (طبری ۶۹۶)

ترا بود باید همی پیشرد که من رفتنی ام تو سالار تو (شاهنامه ۱۷)

ایشان را چگونه می‌باید بود (سیاست ۷۴)

در عمر خویش می‌باید که نماز کنم (تذکره ۱۳۸)

مالك را بخواند و گفت ترا به مصر باید رفتن (بلعمی ع ۲۱۷)

مرا نیز از عهدۀ لوازم ریاست بیرون باید آمد (کلیله ۱۶۱)

اگر محمد را کشته باشند مارا با دین اول بایشدن (ابوالفتح ۶۶۱)

(۲، ۳، ۱۳) هرگاه فعل تابع متعدی باشد ضرورت اجرای فعل یا به ضمیر

مفعولی نسبت داده می‌شود یا به فاعلی که در جمله ذکر شده و یا به فاعل غیر مذکور:

و تفاوت این دو معنی را از فحوای جمله می توان دریافت:

(الف) ضرورت اجرای فعل برای مرجع ضمیر مفعولی:

مارا هر کسی سخن خویش باید گفتن
(بلعمی ع ۳۴)
ورت باید که سنگ کعبه سازی

چو ابراهیم فرمان پدر کن (سنائی ۷۱۴)
ترا باید فرمودن مر خلق را
(بلعمی ع ۱۰۳)
سخن چون بدین گونه بایدت گفت

مگوی و مکن رنج با طبع جفت (شاهنامه ۱۵۵۴)
کسی کش بود نام نیکو بسی

سخن گفت بایدش با هر کسی (شاهنامه ۱۵۰۷)
کتون کرد باید ترا رخش زمین

بخواهی به تیغ جهان بخش کین (شاهنامه ۳۳۲)

(ب) نسبت ضرورت اجرای فعل به فاعل عام و غیر معلوم و وقوع فعل بر اسم
یا مرجع ضمیر مفعولی:

خدای را باید پرستیدن
(بلعمی ع ۲۲۱)

یوسف را باز باید فرستادن
(طبری ۴۴۷)

بیایدش دادن بسی خواسته

که نیکو بود داده ناخواسته (شاهنامه ۱۵۰۲)

چنان دیدم که ترا بیاید کشتن
(بلعمی ۲۳۵)

همه روز ساخته بودند که شاه را چگونه می باید گرفتن (سنگ ۴: ۱۰۷)

سامانیان و حشم بر آند که منصور را باید نشاند
(زمین ۱۶۱)

پنج درم بیاید داد
(هجویری ۴۰۶)

استخوان عقیقه را نباید شکست
(کت ۲۵۳)

هر دگی دیگر که همچین بادگیرد لباید زد
(اغراض ۲۴۲)

(ج) هر گاه فعل تابع از وجه التزامی باشد نسبت ضرورت اجرای فعل از صیغه

صرفی شناخته می‌شود؛ و فعل بایستن به صیغه غیرشخصی است:

باید که هیچ سستی نکنی به آمدن (طبری ۱۳۸۴)

باید تا بنگری تا آماس را صلابت به چه مقدار است (هدایه ۶۰۵)

باید جواب این مسأله‌ها بگویی (ابوالهیثم ۲)

(۱۴) بایستی: این صیغه چند مورد استعمال دارد:

(۱،۱۴) فعلی که وقوع آن در زمان گذشته لازم بوده اما واقع نشده است:

یا بعکس، لازم نبوده و واقع شده است:

چهل مرد قوی بایستی تا آن را برداشتندی (سور ۱۶۲)

چنان بایستی که همه خلق همواره به راحت و سعادت بودندی

(جامع ۱۲۸)

بایستی که چندین التماس تو از ما وفا شدی (سیاست خ: ۱۱۱)

نبایستی که ما به مصیبت آمده بودیمی (بیهقی ۳۴۱)

(۲،۱۴) فعلی که وقوع آن در زمان گذشته به دفعات و مکرر لازم بوده است:

از صراف خط بستدی و هرچه بایستی بخریدی (سفر ۱۲۸)

از روزگار اردشیر... همچنان که پادشاه فرزند پادشاه بایستی وزیر

هم فرزند وزیر بایستی (سیاست خ: ۱۲۸)

(۳،۱۴) در وجه شرطی فعل شرط یا جواب آن:

اگر با آن حرارت رطوبت نباشد... بایستی که آن چیز ریخته

شدی (جامع ۱۲۸)

اگر... به نان تهی خویش قناعت کردی... او را سگ همچو

خودی نبایستی بودن (فابوس ل، ۱۵۲)

اگر چنین نبودی... هیچ طاعتی اظهار نبایستی کردن (فیه ۱۵۵)

بایستی: در وجه شرطی می‌آید:

گر نه از بهر عدوی تو بیایستی همی

فخر تو از روی گیتی برگرفتی نام عار (فرخی ۱۸۱)

شایستن

(۱۵) از فعل «شایستن» نیز در دوره نخستین فارسی دری گاهی صیغه‌های مختلف می‌آید، از آن جمله:
شایم/نشایم:

من زتم، امامی را نشایم (بلعمی ع ۳۴۷)

من این کار را نشایم و در این قول که گفتم نشایم اگر راست گویم
نشایم (تذکره ۲۰۴)

بیارم گفت که ترا شایم (طبقات ۵۰)

در خدمت او چنان قوی شد رایم کامروز ستون آسمان را شایم
(سنائی ۸۴۸)

شایی/بشایی/نشایی:

چون ازین هر دو فارغ آیی تو آنکهی خیر را بشایی تو
(حدیقه ۴۶۹)

هر گاه که بطبع مقامر باشی ندیمی را نشایی (قابوس ۱۱۷)
تو اکنون پادشاهی جست بایی کجا جز پادشاهی را نشایی
(ویس ۲۲۵)

ای آن که ملک هرگز بر تو بدل نجوید

ای آن که خسروی را از خسروان توشایی (فرخی ۳۶۲)

چون ایزد شاید ملک هفت سموات

بر هفت زمین بر ملک و شاه توشایی (منوچهری ۹۸)

می‌شاید/می‌نشاید:

اگر چنین می‌نشاید هر يك از ما تواند که دعوی پیغامبری کند
(سور ۲۲۵)

شایند/نشایند:

- ایشان هیچ نه‌اند و خدایی را نشایند (قصص ۱۵۵)
 این بتان چیزی نه‌اند و چیزی را نشایند (قصص ۴۸)
 کم از هشتاد زن پیشش بایند
 که کمتر زین ندیمی را نشایند (ویس ۳۱)
 و در زمان ماضی نیز این فعل با اتساع به دیگر کس مفرد به کار رفته است:
 شایست:

هیچ کس نبود که خلافت را شایست (زین ۹۰)

سزیدن/سزاییدن

(۱۶) از این فعل در زمان ماضی و مضارع دو صیغه سزید و سزد می‌آید و صورت سزاید نیز به کار می‌رود:

ز دهقان پرمایه کس را ندید که پیوسته آفریدون سزید (شاهنامه ۶۵)

کنون نام‌تان ساختستیم نغز چنان چون سزاید خداوند مغز (شاهنامه ۷۶)

و شاید در بیت ذیل نیز صیغه گوینده مفرد از فعل مضارع باشد:

سزایم بدین گفتن ناسزا که گوید به تندی مرا پادشا (شاهنامه ۴۷۵)

سزد/لسزد:

- لسزد بتان را اختیار کردن (سور ۱۸۹)
 پس دانایان که نامه خواهند ساختن ایدون سزد که هفت چیز بجای آرند (مقدمه ۱۳۷)
 و برگزید انسان را که ایشان را سزد گزیدن (سور ۱۸۹)

زیبیدن

(۱۷) از فعل «زیبیدن» نیز دو صیغه ذیل در متون این دوره دیده شده است که صیغه شونده مفرد آن بسیار نادر است:

زیبی:

مر این کارها را تو زیبی کنون مراسم شد از دو صد بر فزون
(شاهنامه ۳۳۲)

بزید:

سپیدی مویش بزید همی تو گوئی که دلها فریبد همی
(شاهنامه ۱۵۳)

برازیدن

(۱۸) فعل «برازیدن» نیز غالباً به صورت ناقص (غیرشخصی) به کار می‌رود:

برازد ترا گاه و تخت کیان به تو شاد مردم درین دودمان
(معجم شاهنامه ۲۵)

گر سیستان بنازد بر شهرها برازد
زیرا که سیستان رازید به خواجهمفخر (فرخی ۱۸۷)

توانستن

(۱۹) این فعل نام است یعنی همه صیغه‌ها از آن صرف می‌شود. اما گاهی به صورت غیرشخصی به کار می‌رود و در این مورد استعمال مانند فعلهای ناقص است:

بر آب نیل گذر نمی‌توان کردن (سفر ۶۵)

و خداوند تعالی... جز به قوت الهی اندر یقین بنده پدیدار
نتوان آوردن (هجویری ۳۷۳)

علم احکام علمی و افرست، داد او تمامی توان دادن (قابوس ۱۸۵)
هرچه از این جنس است به ریاضت از وی جوان رستن (کیما ۵۰۵)

این کار به نیاز به سر توان بردن (اسرار ۳۱۵)

چگونه کاری بدین عظیمی... بتوان پوشیدن (نقض ۴۸۵)

این کار از دست بشود چنان که اندر توان یافت (طبری ۱۱۷)

کس را چیزی نتوان نمود که نه آن چیز باشد (ابوالهیثم ۸۹)

مانند آن جماعت که به ذکر همه نتوان رسید (نقض ۲۱۵)

۴۵) در دوره‌های بعد موارد استعمال این فعلها دیگر گونیهائی یافته است.

از این قرار:

الف: صیغه‌های شخصی فعلهای بایستن و شایستن (بایم، بایی، بایند، شایم، شایی، شایند، شای) بکلی متروک شده است.

ب: استعمال این فعل با ضمیرهای مفعولی جدا و پیوسته به تدریج از میان رفته است. یعنی صیغه‌هایی مانند: بایدم، مرا باید، بایدت، ترا باید، ما را باید، و جز اینها از استعمال خارج شده است.

ج: تفاوت زمانهای مضارع و ماضی یکسره متروک و فراموش شده، به این طریق که صیغه‌های «بایست، می‌بایست، بایستی و جز اینها» که زمان لزوم فعل را بیان می‌کرد در استعمال با صیغه‌های «باید، می‌باید، یکسان به کار رفته است. بر اثر این تحول گاهی زمان واقع شدن فعل به وسیله فعل تابع معین می‌شود؛ و این معنی را در بحث «فعل تابع» با تفصیل بیشتر بیان خواهیم کرد.

فعل تابع

۱) بعضی از فعلها، به حکم معنی یا بر حسب مورد استعمال، برای تمام شدن مفهوم خود محتاج به فعل دیگری هستند که در این فصل عنوان فعل تابع به آن می‌دهیم. فعلهایی که در فصل پیشین زیر عنوان فعلهای ناقص ذکر شد، جز در موارد بسیار نادر، همیشه به فعل تابع محتاج‌اند؛ اما بسیاری از فعلهای تام نیز به حکم معنی، همیشه یا در بعضی موارد فعل تابع می‌پذیرند.

۲) فعلهایی که همیشه (یا در موارد متعدد) فعل تابع می‌پذیرند عبارتند از: بایستن، شایستن، یارستن، توانستن، دانستن (در معنی توانستن)، خواستن، سزیدن، زیبیدن، برآزیدن، فرمودن.

۳) فعل تابع در این دوره صورت‌های صرفی متعدد دارد. از این قرار:

الف: تابع به صیغه ماضی تام

ب: تابع به صیغه ماضی با پسوند «ی»

ج: تابع به صیغه مضارع التزامی (با ب یا ی یا مجرد)

د: تابع به صیغه مضارع با پسوند «ی»

ه: تابع به صیغه مصدر تام

و: تابع به صیغه مصدر کوتاه

۴) فعل تابع به صیغه ماضی تام در جمله‌های مرکب می‌آید که دو فرآورد پایه

و پیر و با حرف ربط «که» یا «تا» به هم می‌پیوندند و فعلی که تابع می‌پذیرد نیز به صیغه ماضی است و این صورت در موردی به کار می‌رود که وقوع فعل تابع در زمان گذشته قطعی است. این وجه در فعل فرمودن بیشتر دیده می‌شود:

- آن بت را فرمود تا بسوختند (پاک ۵۳)
 سلیمان... فرمود تا آن چنان صورتی بگردند (پاک ۵۲)
 فرمود تا مکافات هر یک بگردند (زین ۱۸۲)
 فرمود تا لشکر بر اثر ایشان برفت (زین ۲۰۲)
 سلطان فرمود تا پنجاه اشتر او را دادند (سیستان ۳۵۳)
 فرمود تا آن را در بگشادند (سفر ۴۸)
 فرمود تا علما را منع کردند از علم گفتن (سور ۱۵۳)
 فرمود تا او را گردن بزدند (سور ۳۱۸)
 شیخ فرمود تا آن روز موشی بگیرند (اسرار ۲۱۳)
 فرمود تا مقنعه از سر وی فروکشیدند (عروضی ۱۱۴)
 فرمود تا سپاه روی به میدان نهند (سک د ۴: ۱۹۷)
 فرمود تا ایشان را بند برنهند (سک د ۴: ۱۲۱)

(۵) فعل تابع به صیغه ماضی با پسوند «ی» می‌آید؛ در این حال فعل تابع یا بر عدم وقوع دلالت می‌کند، یا بر فعلی که حاکی از عادت یا تکرار است.

- نیارستم که او را مخالف شدم (بلعمی ۳۸۵)
 بایستی که اندر میان آب پنهان بوی و آب گردوی اندر بوی (حی ۵۶)
 فرمودی تا شانه او سوراخ کردندی (زین ۲۵)
 چون به مجلس بنشستی فرمودی تا پرده فرو آویختندی (زین ۶۹)
 نریبایت او را که احمد بن شهنورد وزارت کردی (سیستان ۲۵۷)
 خواهد که خاکی بوی یا مرغی بوی (کیما ۶۱۳)
 مرا پیری بایستی که مرا راه نمودی (اسرار ۱۳۵)

(۶) فعل تابع به صیغه مضارع التزامی است و در این حال غالباً حرف ربط

میان دو فرآورد «که» است.

(۱۶۶) صیغه مضارع، مجرد از اجزاء صرفی پیشین:

خواستن:

- خدای... خواست که ایشان را دروغ زن کند (طبری ۱۲۵۷)
 مختار خواست که آن کرسی به دست وی افتد (بلعمی ع ۳۱۴)
 خواست که به عراق آید (بلعمی ع ۳۰۳)
 خواست که به بغداد رود و معتمد را از خلافت باز کند (زین ۱۴۱)
 پستان خواستم که فرالب او برم (پستان ۶۵)
 اکنون می‌خواهم که مجلس امیرالمؤمنین را هم بینم (سفر ۷۸)
 می‌خواهم که با سایه آیم (طبقات ۲۳۱)
 می‌خواستند که با میهنه آید (اسرار ۱۵۹)
 صلت سلطان خواستند که بدو سپارند (عروضی ۸۳)
 شاه‌گورخان خواست که بیرون رود (سک ۴: ۶۵)

بایستن:

- باید که باز پیش ما فرستی یا به دریاشان غرقه کنی (طبری ۱۱۰۸)
 اکنون مرا همی باید که دعوی خدایی کنم (سور ۱۵۳)
 هیچ کهنتری از آن تو نباید که پیش تو آید (قابوس ج ۲۱۱)
 خردمند باید که این معانی به چشم عبرت بنمرد (کليلة م ۲۳۷)
 باید که هر یکی را سر بره بریان در پیش نهی (اسرار ۷۸)
 باید که ایشان را به مجلس ما فرستی (عروضی ۱۱۸)

دانستن:

- دانستم که ایشان بی وفائی کنند (بلعمی ع ۱۶۲)
 ندانستند که به چه لفظ همی عبارت کنند (ابوالهیثم ۴۲)
 ندانستند که همی چه گویند (اسرار ۲۷۸)
 از شادی چنان شد که ندانست چه کند (سفر ۱۴۳)

شایستن:

- نشاید که پیغمبر را وحی آید که ایشان ازو خبر ندارند (حی ۳۲)
 نشاید که نفسی از کالبدی به کالبدی شود (حی ۷۵)
 نشاید ایشان را که از آن امر بیرون شوند (زین ۲۲۵)
 نشاید که مرد برادرزاده و خواهرزاده خویش را بیند (سور ۳۶)
 مرا نشاید که او مرا چنین بیند (طبقات ۱۰۱)
 شاید که به روزگار تو کسی فرزند رسول را حرامزاده خواند؟
 (قابوس ج ۴۸)
 نشاید که بی دستوری ملک سفر کند (کیما ۲۷۱)

توالستن:

- تواند که همیشه بدان حال پیشین مشغول بود (حی ۲۶)
 کسی نتواند که از کسی چیزی ستاند (سفر ۲۶)
 نه هر که تواند کند هر چه سزد (طبقات ۱۳۸)
 (۲۰۶) تابع به صیغه مضارع با جزء پیشین «ب» :
 خواهند که بدین حیلت این حرب را بنشانند (بلعمی ع ۱۹۸)
 خواهد که حقیقت ازل و ازلیت بداند (ابوالهیثم ۶۴)
 من از آن پیرانند خواستم که تا مرا راه دانش حقیقی بنمایند (حی ۲۶)
 مسلمانان اندر ماندند و خواستند که بگریزند (سیستان ۱۰۵)
 فضل سهل خواست که خلافت از عباسیان بگرداند (بیهقی ۱۴۱)
 میخواستم تا مساحت این مسجد بکنم (سفر ۳۱)
 خواستم که داد سخن تمام بدهم (قابوس ج ۱۵۵)
 مردی باید ... که ایشان را بشکند (بلعمی ع ۴۳۵)
 گفتم لابد مرا میباید که پیاموزم (یاک ۶۲)
 باید که اندر میان مردم رسمی و شریعتی بنهد (حی ۳۰)
 باید که بدانی که به هر وقت چه باید گفت (قابوس ۱۹۵)

به گوشه چشم نباید که به دنیا و اهل دنیا بنگری (کیما ۷۲۱)
 بایست که نام علی نیز مصرح بگوید (نقض ۷۳۵)
 مرد باید که با دشمنان زندگانی نکند (سکک ۲۱:۴)
 نتوانستند که منبع آب نیل را بحقیقت بدانند (سفر ۵۵)
 (۳،۶) تابع به صیغه مضارع با پسوند «ی»:

خواستی که خدای تعالی مرا فرمان دهی تا به سوی قبله پدر
 خویش... نماز کنی (پاک ۱۰۹)

خواستم که علم اولین و آخرین من دانمی (قابوس ۱۵۵)
 هر که را حاجتی بود یابیدی و به ملک آن حاجت برداری
 (بلعمی ع ۱۵)

(۷) اما در این دوره فعل تابع غالباً به صیغه مصدر تام به کار می رود:
 (۱،۷) بایستن:

بیشتر جانهای بنی هاشم بیابندستند آنگاه نام محمد باید بردن
 (طبری ۱۱۰)

شکر چگونه باید کردن بر نعمت‌ها؛ شکر نه نعمت را باید کردن که
 شکر دهنده نعمت را باید کردن (طبری ۱۲۳۴)

ترا از ما نباید آموختن و پرسیدن (بلعمی ۱۱۷)
 آن کس که بر تو طعن کند... او را بیاید کشتن (بلعمی ۱۲۶)

علاج ضعف بصر باید کردن (هدایه ۲۸۵)
 ما را بیاید جستن تا سلیمان کجا افتاده است (پاک ۵۵)

پس لقب و نام باید کردن تا بنیامیزند (التفهیم ۵۱)
 این سخن ژرف است، عام را بسیار باید شنیدن (ابوالهیثم ۳۴)

بیاید دانستن که ایزد جل و علامردم را از دو گوهر آفرید (حی ۴)
 بگناه خاستن عادت باید کردن (قابوس ۹۳)

روز هفتم موی وی بیاید ستردن (کیما ۳۵۲)

هر چه بیاید کردن تو بکن
 در حق و باطل با او باید بودن
 ای شاهزاده سخن بهتر از این باید گفتن
 (اسرار ۳۰۳)
 (عروضی ۹۴)
 (سک د ۴؛ ۴۳)
 (۲،۷) توانستن:

در کدخدایی با هر کس بتواند ساختن
 هیچ کس از من نتواند شدن
 جهودان عهد با پیغامبر... داشتند و نتوانستند شکستن (طبری ۱۴۳۷)
 اهل بیت را هفت تاج بود که بر سر توانستندی نهادن (بلعمی ع ۳۳)
 پس از آن جانور توانستی بودن از سختی سرما (حدود ۱۰)
 دایم دم کوتاه بودشان و هیچ رنج نتواند کشیدن (هدایه ۳۱۷)
 تا گناه بر پرستنده حوالت تواند کردن (التفهیم ۵۳۸)
 سه جانب او بیابان و بر است که هیچ کسی آن را نتواند بریدن
 (سفر ۱۲۶)

(۳،۷) خواستن:

بدین گفتار گرد آمدند که ما یاد خواهیم کردن
 سوی شام خواست رفتن
 این آن کس را باشد که می خواهد شیر دادن
 تا کی ما را به درد خواهی داشتن
 سوی مرو خواست رفتن
 چون بزه خواهی کردن باری بزه بی مزد مکن
 (مقدمه ۱۴۲)
 (بلعمی ع ۲۴)
 (پاک ۱۲۱)
 (زمین ۱)
 (سفر ۱۴۳)
 (قابوس ۷۳)

(۴،۷) شایستن:

به جای دیگر پدید شاید کردن
 آذوقه آن شهر به هشت ستور شایستی داشتن
 شاید به چنین جای حاضر شدن
 این را شاید کشتن
 (حی ۵۴)
 (سفر ۵۴)
 (کیما ۲۳۵)
 (عروضی ۱۲۷)

(نقض ۳۹۰)

صحابه و زنان رسول را شاید رافضی خواندن

(۵،۷) یارستن:

(طبری ۱۱۰۱)

بعد از آن نیز نام محمد یارستند بردن

(نقض ۴۰۵)

دیگران خود ندانند و یارند گفتن

(بلعمی ع ۱۳۵)

چنان شد که عثمان از خانه یارست بیرون آمدن

(۶،۷) دانستن (در معنی توانستن):

(بلعمی ع ۴۸۱)

اشتر با نان گفتند چگونه دانیم کردن

(حی ۳۸)

آن شبهت را بدانند گشادن

(۸) اما فعل تابع به صیغه مصدر کوتاه (مرخم، یعنی با حذف نون) نیز در آثار

مربوط به این دوره بسیار رایج است. در دوره ایرانی میانه در پهلوانیک (پارتی)

یعنی متنهای مکشوف در طرفان که به زبان پهلوی شمالی است این صورت دیده

می شود. اما در پارسی میانه آن متنها وجود ندارد. در پهلوی جنوبی (پارسیک) هر

دو صورت را می توان یافت:

(۹،۸) بایستن:

(مقدمه ۱۴۲)

مارا به گفتار ایشان باید رفت

(طبری ۱۲۹۴)

گفت این را چه باید کرد

(بلعمی ع ۱۶۲۶)

مارا تدبیر آن باید کرد تا این صلح ایشان را تباہ کنیم

(هدایه ۷۵۰)

به آخر کار عرق باید آورد

تا بدانند که با خداوند تعالی دلیری نباید کرد و فرمان و نهی وی را

(پاک ۱۲)

خرد نباید داشت

(ابوالهیثم ۴۴)

هر چه اندر وی فکرت باید کرد همی کند

(زمین ۲۴۱)

چون پرستش یزدان کنند به همه اندام باید کرد

(سیستان ۲۸۱)

مکران به دست او نباید گذاشت و به مال باز نباید گشت

(بیهقی ۱۵۵)

امیر... گفت خلعت و زارت بیاید پوشید

(اسرار ۴۱)

از گرما و سرما مشقتها باید چشید

(سمك د؛ ۴۰۳)

هر که او این کار کند بیاید گشت

(۲،۸) توانستن:

چون خواسته نباشد مرد نه فرزند بتواند داشت و نه خویشتر را

(طبری ۱۱۸۲)

نگاه تواند داشت

(بلعمی ع ۲۲۵)

علی گفت آن مال بیت‌المال است نتوانم بخشید

(پاك ۱۰)

به زبان سخون نتوانستندی گفت

(سیستان ۲۶۵)

حال من صعب‌تر از آن است که بر توانم گفت

(سور ۳۰۲)

حصان بددل بود حرب فتوانستی دید

آن شجاعت که بهروز توانند نمود به شب نتوانند نمود (قابوس ج ۱۱۵)

(۳،۸) خواستن:

ترا به بنده‌ای خواهم داد که او را ملکی خواهم داد (پاك ۵۱)

(زین ۸۵)

چون متقی را بیعت خواستند کرد او امتناع کرد

این کاری نیست که به روزی و سالی و به هزار بخواید گذشت

(سیستان ۸۱)

امیرخواجه را گفت به طارم باید نشست که حسنک را آنجا خواهند

(بیهقی ۱۸۳)

آورد

چون کسی عمره خواهد کرد از جای دور آید (سفر ۹۸)

(۴،۸) شایستن:

شاید بود که این زن دختر آن باژبان بوده است (پاك ۳۵)

(زین ۲۲۰)

سی و هشت کار است که ایشان را به روز شنبه نشاید کرد

(سیستان ۸۱)

کسی قضاء آسمانی نشاید گردانید

(سور ۱۶۲)

گفت شاید بود که خدای من بنماید مرا راه راست

(قابوس ۷۸)

مزاح شاید کرد لکن فحش نباید گفت

(کلیله م؛ ۸۱)

دمنه گفت بدین معانی نشاید تگرست

(عروضی ۵۹)

باور نکرد که شعر آن سکزی را شاید بود

(۵،۸) دانستن (در معنی توانستن):

فرق ندانستنی کرد میان جادوی و میان معجزات (پاك ۶۱)

اگر از گرسنگی بمیرد نداند گفت (ابوالهیثم ۶۲)

توان دانست که چه داند کرد (بیهقی ۵۶۲)

دانست که آن سؤال جز او نداند کرد (طبقات ۱۹۶)

سمک ایشانرا برده است که ازین بسیار داند کرد (سمک د: ۴؛ ۳۲۷)

(۶،۸) یارستن:

هیچ رومی از پس آن اندر بیت المقدس آشکارا نیارست آمد (پاك ۷۹)

به سواد سیستان قرار نیارست کرد (سیستان ۱۶۱)

هیچ مار به پیرامن او نیارد گشت (سور ۱۱۷)

ایشان نپرسند و نیارند پرسید یکدیگر را از جواب (سور ۱۸۹)

کس حدیث بود یحان پیش محمود نیارست کرد (عروضی ۹۳)

هر چند جهد کردند بدو بد نیارستند کرد (سیستان ۴۹)

(۹) در جمله‌های مرکب هر گاه دو فعل فرا کرده‌های پایه و پیرو (تابع) یکی

باشد فعل تابع که به صیغه مصدر است گاهی ذکر می‌شود:

بفرمود تا هر چه بتوانستند برداشتن برداشتند (زین ۱۴۱)

اما غالباً این کلمه را حذف می‌کنند:

آن راهی را که خوشتر آیدش (رفتن) بر آن برود (مقدمه ۱۴۰)

وی را بگوی تا هر چه خواهد (کردن) همی کند (طبری ۱۰۹۳)

آنچه خواهد (فرمودن) فرماید (پاك ۶۹)

آن را که خواهی (به بندگی داشتن) به بندگی می‌دار (سور ۳۸۵)

پس آنچه خواهند (ساختن) می‌سازند (اغراض ۵۸۷)

آن را که خواهی (آزاد کردن) از دیوان آزاد کن (سور ۳۸۵)

(۱۰) تحولی که در استعمال فعلهای تابع در فارسی دری پدید آمده از موارد

- الف) متروک شدن تدریجی صیغه مصدر تام
 ب) متروک شدن فعل تابع به صیغه ماضی تام
 ج) متروک شدن فعل تابع به صیغه ماضی با «ی»
 د) متروک شدن فعل تابع به صیغه مضارع با «ی»
 ه) متروک شدن تدریجی تابع به صیغه مصدر کوتاه و اختصاص آن به فعلهای

غیر شخصی

و) غلبه استعمال فعل تابع به صیغه مضارع التزامی
 (۱۱) برای تحقیق درباره این نکته که تحولات مذکور در بند ۱۰ تا چه اندازه مربوط به زمان یا مناطق جغرافیائی است از ۲۴ کتاب آمارگیری شد تا نسبت استعمال هر يك از صیغه‌های افعال تابع به دست بیاید. برای این منظور از هر کتاب ۵۰ صفحه غیرمتوالی انتخاب شد (مگر در مواردی که اصل متن از پنجاه صفحه کمتر بود، مانند مقدمه شاهنامه ابومنصوری) و نسبت استعمال هر يك از صیغه‌های فعل تابع در آنها شمرده شد. نتیجه این آمار چنین است:

(۱،۱۱) از آثار قرن چهارم هجری کتابهای ذیل مورد تحقیق بوده است:
 (۱) مقدمه شاهنامه ابومنصوری (۲) ترجمه بلعمی از تاریخ طبری
 (۳) ترجمه تفسیر طبری (۴) حدود العالم (۵) هدایة المتعلمین (۶) تفسیر پاک
 (۲،۱۱) نسبت استعمال مصدر تام به مصدر کوتاه در کتابهای فوق (یعنی در آثار قرن چهارم) چنین بوده است:

| کتاب | مصدر تام | مصدر کوتاه |
|-------|----------|------------|
| مقدمه | ۱۲/۵% | ۸/۳% |
| بلعمی | ۲۲/۳% | ۵% |
| طبری | ۵۲/۳% | ۱۳/۳% |
| حدود | ۱۵/۶% | ... |
| هدایه | ۳۲/۲% | ۵% |
| پاک | ۲/۸% | ۳۹/۲% |

چنانکه می‌بینیم نتیجه این مقایسه یکسان نیست و چون تقریباً مؤلفان همه

این شش کتاب از یک ناحیه (شمال شرقی ایران - خراسان و ماوراءالنهر) بوده‌اند این اختلاف را به مناطق جغرافیائی نیز نسبت نمی‌توان داد. اما از میانگین نسبت استعمال این دو صیغه می‌توان دریافت که در قرن چهارم استعمال فعل تابع به صورت مصدر تام بیشتر متداول بوده است، چنانکه حاصل میانگین این نسبتها نشان می‌دهد:

مصدر تام: $\frac{23}{6}\%$ مصدر کوتاه: $\frac{11}{6}\%$

۳،۹۹) از آثار قرن پنجم هجری کتابهای ذیل مورد آمارگیری واقع شده

است:

- ۱) التفهیم ۲) شرح قصیده فارسی ابوالهیثم ۳) رساله حی بن یقظان
- ۴) زین الاخبار ۵) تاریخ سیستان ۶) تاریخ بیهقی ۷) سفرنامه ناصر خسرو
- ۸) کشف‌المحجوب هجویری ۹) تفسیر سوره بادی ۱۰) طبقات الصوفیه
- ۱۱) قابوسنامه ۱۲) کیمیای سعادت

۴،۹۹) نسبت استعمال مصدر تام و مصدر کوتاه در کتابهای مذکور چنین است:

| کتاب | مصدر تام | مصدر کوتاه |
|-----------|--------------------|--------------------|
| التفهیم | $\frac{65}{100}\%$ | $\frac{10}{100}\%$ |
| ابوالهیثم | $\frac{32}{18}\%$ | $\frac{39}{4}\%$ |
| حی | $\frac{67}{100}\%$ | $\frac{56}{100}\%$ |
| زین | $\frac{13}{9}\%$ | $\frac{39}{100}\%$ |
| سیستان | — ۰ — | $\frac{53}{100}\%$ |
| بیهقی | $\frac{58}{100}\%$ | $\frac{46}{9}\%$ |
| سفرنامه | $\frac{19}{100}\%$ | $\frac{53}{2}\%$ |
| هجویری | $\frac{3}{5}\%$ | $\frac{50}{100}\%$ |
| سور | $\frac{4}{2}\%$ | $\frac{55}{3}\%$ |
| طبقات | $\frac{4}{7}\%$ | $\frac{66}{6}\%$ |
| قابوس | $\frac{30}{7}\%$ | $\frac{26}{100}\%$ |
| کیمیا | $\frac{7}{11}\%$ | $\frac{38}{5}\%$ |

در اینجا نیز چنانکه می‌بینیم علت تفاوت استعمال این دو صورت را در هر يك از آثار قرن پنجم به منطقه جغرافیائی نمی‌توان نسبت داد و ناچار این اختلاف را با نتیجه ذوق و سلیقه شخصی مؤلفان باید دانست یا به تصرف کاتبان نسبت باید داد. اما میانگین نسبت این دو صورت در قرن پنجم در خور توجه است. به این ترتیب:

مصدر تام مصدر کوتاه

۱۸/۵٪ ۳۹/۹٪

۵، ۱۱) آثاری که از قرن ششم هجری مورد تحقیق قرار گرفته از این قرار

است:

۱) الاغراض الطیبه (۲) کلیله و دمنه (۳) اسرار التوحید (۴) چهار مقاله عروضی
۵) کتاب النفض (۶) سمک عیار

۶، ۱۱) نسبت استعمال این دو صورت فعل تابع در آثار قرن ششم چنین است:

| کتاب | مصدر تام | مصدر کوتاه |
|-------|----------|------------|
| اغراض | ۵/۳٪ | ۸۶/۹٪ |
| کلیله | ۱٪ | ۸۲/۲٪ |
| اسرار | ۲/۳٪ | ۷۳/۸٪ |
| عروضی | ۱۸٪ | ۲۸٪ |
| نفض | ۷۵٪ | ۱۵/۶٪ |
| سمک | ۶۰٪ | ۲۱٪ |

در اینجا می بینیم که در دو کتاب النفض و سمک عیار که هر دو به احتمال در خارج از منطقه شمال شرقی ایران تألیف شده است در فعل تابع استعمال مصدر تام غلبه دارد. اما از این دو مورد نمی توان به شتاب نتیجه گیری کرد. اینجا نیز آنچه قابل توجه است میانگین درصدی استعمال این دو صورت در قرن ششم است:

مصدر تام مصدر کوتاه
۲۷/۲٪ ۵۲/۷٪

۹۴) از مقایسه میانگین درصدی استعمال این دو صورت در قرنهای چهارم و پنجم و ششم این نتیجه به دست می آید:

| قرن چهارم | قرن پنجم | قرن ششم |
|-------------------|----------|---------|
| مصدر تام: ۲۳/۶٪ | ۱۸/۵٪ | ۲۷/۲٪ |
| مصدر کوتاه: ۱۱/۶٪ | ۳۹/۹٪ | ۵۲/۷٪ |

اما اگر دو کتاب النفض و سمک عیار را کنار بگذاریم، به سبب آن که احتمالاً در منطقه جغرافیائی جداگانه ای قرار دارند (النفض در ری و سمک در ارجان، یعنی

نواحی مرکزی و جنوب غربی ایران) آنگاه میانگین استعمال فعل تابع به صورت مصدر تام در قرن ششم ۶/۴٪ می‌شود؛ و از نتیجه‌ای که به دست می‌آید تحول سریع صیغه مصدر تام و تبدیل آن را به مصدر کوتاه صریحاً می‌توان دریافت. اما این هر دو صورت در دوره‌های بعد بتدریج جای خود را به مضارع التزامی می‌سپارند. مصدر تام به عنوان فعل تابع بکلی منسوخ می‌شود و مصدر کوتاه تنها به تبع فعلهای غیر-شخصی به کار می‌رود چنانکه در فصلهای دیگر به جای خود شرح داده خواهد شد. (۱۳) شماره فعلهایی که تابع می‌پذیرند محدود و منحصر به فعلهای ناقص که در این فصل شرح دادیم نیست. بسیاری از فعلهای تام نیز چه ساده و چه مرکب در بعضی از موارد استعمال برای تمام شدن معنی به فعل تابع محتاجند:

فرمودن

با تابع مصدر تام:

(زین ۱۹۷)

مالی عظیم فرمود از وی شدن

قاصدی را از گنجه به گرگان فرستادم و محضری فرمودم کردن

(قابوس ج ۴۳)

(قابوس ج ۴۸)

این پیر را فرمود آوردن

با تابع مضارع التزامی:

(بلعمی ع ۳۹۱)

ملك فرمود تا ایشان را فروآوردند

فرماید تا دستها و پایان و بازوهای ایشان را بمانند (هدایه ۷۶۶)

(پاک ۱۳)

موسی ع ایشان را فرمود ... تا گاو را بگیرند

(کليلة م: ۲۱۱)

فرماید تا مرا بزنند و به خون بیالایند

آغازیدن - آغاز کردن

با تابع مصدر تام:

(هدایه ۵۴۱)

آغازد بی هشانه گفن و شتاب کردن و رمیدن

(التفهيم ۸۱)

دوری میان او و میان آفتاب کمتر آغازشدن

باتابع مضارع التزامی:

(بیهقی ۱۵۵)

آغاز کرد تا پیش خواجه رود
عادت کردن

باتابع مصدر تام

طبیعت عادت کند هر روز به گرما به رفتن (قابوس چ ۸۸)
 و فعلهای متعدد دیگر که چون استعمال آنها با تابع مصدری یا التزامی
 به حکم معنی است از ذکر و آوردن مثال برای آنها چشم می پوشیم.

فعل مجهول

۱) اصطلاح «فعل مجهول» را به آن گونه از فعلها اطلاق می‌کنیم که چون در جمله‌ای به کار روند نهاد جمله پدید آورنده اثر فعل نیست بلکه پذیرنده اثر فعل است. به عبارت دیگر فعل معلوم به فاعل نسبت داده می‌شود و فعل مجهول به مفعول معلوم: حسن کتاب را آورد.

مجهول: کتاب آورده شد.

در مثال اول نهاد جمله که «حسن» است پدید آورنده فعل آوردن است. اما در مثال دوم نهاد جمله «کتاب» است که پذیرنده فعل است. در زبان عربی نیز فعل مجهول به مفعول منطقی آن نسبت داده می‌شود. اما در این حال مفعول (یعنی پذیرنده اثر فعل) را نایب فاعل می‌خوانند که مرفوع است، یعنی همان اعراب فاعل را می‌پذیرد به نشانه آنکه فعل به آن نسبت داده شده است.

۲) در فارسی دری دوره نخستین فعل مجهول از ماده صفت مفعولی با یکی از معین فعلهای ذیل ساخته می‌شود: شدن، آمدن، گشتن (گردیدن)، رفتن. ساختمان مجهول با این معین فعلها در همه زمانهای صرفی می‌آید.

۱،۳) فعل مجهول با معین فعل «شدن» که عامترین و رایجترین صورت آن

است:

ماضی تام:

ابلیا... گفت آن کمر اسحق... بدزدیدند. یعقوب تافته شد
(بلعمی ۲۷۵)

چون از دنیا گسسته شدم به عقبی پیوسته شدم (هجویری ۳۹)

چون عجم شکسته شدند پیغمبر گفت الله اکبر (بلعمی ۱۱۳۵)

این چند فصل بر سبیل اختصار نوشته شد (سیاست ۱۵)

آتش تب به دمی که در شب واقعه تافته بود افروخته شد (نقشه ۹۳)

چون جهان به حکمت آراسته شد آراسته را از بر دادن وزینت

لازم بود (قابوس ۱۴)

ماضی استمراری:

پس روزی جمعی بودند و هیچ گشاده نمرشد (اسرار ۳۴)

از هر جانبی پراکنده چیزکی یافته می‌شد (اسرار ۷)

پیاپی اجازت انصراف خواسته می‌شد (نقشه ۳۲)

ماضی پیشین:

ترکی بود نام او بی‌درفش... و این زریس بر دست او کشته شده بود

(بلعمی ۶۶۱)

ماضی نقلی:

و این قصه گفته شده است پیش از این (بلعمی ۱۱۱۵)

پشمها شوریده شده است و چهارپایان اندر غارها از جای به جای

افتاده (هجویری ۵۷)

قصه ذبیح جای دیگر گفته شده است مستوفی‌تر (ابلیا ۶۴)

مضارع:

پس گشتاسب... او را هر سالی بر حربی فرستاد تا کشته شود

(بلعمی ۶۶۲)

همه حدیث از اول تا به آخر گفته شود (بلعمی ۴۹۹)

اگر درمایم باری راه بر ما گشاده شود (سیاست ۱۵)

نگر به عذر او فریفته نشوی (بلعمی ۶۶۸)

تا زبان طاعنان بر تو گشاده نشود (قابوس ۲۳۵)

اگر از نیک نگوئیده شوی دوست تر دار که از بد ستوده شوی

(قابوس ۱۹۹)

فردا تدبیر گسیل کردن ایشان کرده شود (بیهقی ۷)

فعل نهی:

اکنون بازگرد و بدین سپاه بسیار فریفته مشو (بلعمی ۹۶۵)

جرجیس گفت به خواسته این جهان فریفته مشو (بلعمی ۸۶۵)

(۲،۴) معین فعل «آمدن» نیز در این دوره برای ساختن فعل مجهول به کار

می رود، اما استعمال آن مسانند «شدن» رایج و عام نیست و در هر حال از جهت معنی

با آن فرقی ندارد؛ این معین فعل نیز در همه زمانهای صرف فعل می آید:

آن کسها که بگروند بدالچه فرستاده آمد سوی تو و آنچه فرستاده آمد

از پیش تو (طبری ج ۱؛ ۲۵)

آن مرد را حدیث یوسف از یاد بشد و گفته نیامد (بلعمی ۲۹۳)

به عاقبت پس دو سه حرب سخت اسفندیار گشته آمد (بلعمی ۶۶۸)

به اخبار تفسیر اندر آیدون گفته آمده است (بلعمی ۷۴۵)

و این قصه ها همه به جای خویش گفته آید (بلعمی ۱۲۵۳)

اگر شنوده آمدی و خلیفت ما بودی... با وی به هیچ حال مضایقت

نکردیمی (بیهقی ۸)

به ری و طارم که گرفته آمده است شهنشای گماشته خواهد آمد

(بیهقی ۱۶)

هر چه اینجا رود سوی وی نبشته می آید (بیهقی ۱۴)

همگان گفتند سخت صواب و نیکو دیده آمده است (بیهقی ۱۵)

شرایط آبادانی سیستان بر سه بند بستن نهاده آمد (سیستان ۲۱)

قصه گر شاسب زیاد است و به کتاب او تمام گفته آید (سیستان ۵)